

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال صاحب بلغة الفقيه به استدلال به آیه «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»

عرض کردیم که یکی از ادله صحت معاطات و اینکه معاطات مفید ملکیت است؛ آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» است و استدلال به این آیه را بیان کردیم. لکن در استدلال به این آیه مرحوم صاحب بلغة الفقيه شبهه‌ای را مطرح کرده و آن اینکه اگر ما استثناء موجود در این آیه شریفه را استثناء متصل بدانیم؛ یا «نسخ» لازم می‌آید و یا «کثرة التخصيص». بیان و توضیح اشکال این است که اگر ما استثناء را متصل بدانیم و بخواهیم از آن حصر را استفاده کنیم- چون عرض کردیم بنابر اینکه استثناء، استثناء منقطع باشد، آیه دو ضابطه کلی جدای از یکدیگر را بیان می‌کند؛ يك ضابطه اینکه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، که این ضابطه ربطی به «أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» ندارد و همچنین ضابطه «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»، که ربطی به قبل آیه ندارد.

اما اگر استثناء را منقطع دانستیم، دیگر از آیه شریفه انحصار استفاده نمی‌شود. اما اشکال ایشان روی فرضی است که از آیه انحصار را استفاده کنیم و استثناء، استثناء متصل باشد- آنگاه می‌فرمایند اگر شارع تمام تصرفات در اموال مردم را حرام و باطل بداند و فقط يك تصرف را صحیح بداند و آن هم «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» باشد، این امر یا مستلزم نسخ است و یا کثرة التخصيص.

یعنی یا باید بگوییم عناوینی که بیان می‌کنیم در مثل باب وقف، باب هدیه، باب صدقه، ارش جنایت و مباحات اولیه (که شارع برای هر شخصی مباح فرموده است)، در این موارد ما می‌توانیم تصرف کنیم؛ موقوف علیه می‌تواند تصرف کند، متهم می‌تواند تصرف کند، کسی که ارش جنایت بدست او رسیده می‌تواند در آن تصرف کند، در حالی که هیچک از اینها عنوان «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» را ندارد و بر هیچک از اینها تجارت صدق نمی‌کند.

و یا باید بگوییم بعد از نزول آیه شریفه؛ وقف، وصیت، هبه، ارش جنایت و مباحات اولیه «نسخ» شده‌اند و اگر به سببی از این اسباب، مالی در اختیار انسان قرار گیرد، اکلش باطل و تصرف در آن هم باطل است. و اگر نسخ را قائل نشویم، باید مسأله «کثرت تخصيص» را مطرح کنیم و کثرت تخصيص در کلام شارع مستهجن است؛ اینکه شارع بفرماید «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، بعد صد تخصيص هم به آن بخورد، این استهجان دارد. لذا ایشان می‌فرماید ما باید استثناء در این آیه شریفه را استثناء منقطع قرار دهیم، تا دیگر مفید حصر نباشد، در نتیجه این اشکال دیگر مطرح نشود. این خلاصه اشکال ایشان.

جواب از اشكال صاحب بلغة الفقيه

محشيين مكاسب و بزرگان، در پاسخ از این اشكال، جوابهايي را مطرح کرده‌اند.

جواب اول؛ كه جواب مهم و تامی به نظر می‌رسد، این است كه؛ در این آیه شریفه می‌فرماید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ» ، مورد و موضوع در آیه شریفه این است كه اگر کسی بخواهد در مال دیگری تصرف كند و مال دیگری را تملك كند، باید بر اساس «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» باشد. بسیاری از این موارد نسخ، مربوط به اموال خود انسان است؛ وقف مربوط به دیگری نیست، انسان مال خودش را وقف می‌كند، هبه و صدقه نیز این چنین است.

مباحات اولیه كه از اول مال کسی نبوده، مباحات اولیه و اصلیه مال خداوند تبارك و تعالی است. پس بنابراین بسیاری از این موارد نقض، از مورد و موضوع این آیه شریفه خارج است. آیه شریفه، تملك نسبت به اموال دیگری را مطرح می‌كند، كه اگر کسی بخواهد مال دیگری را تملك كند باید از روی تجارت عن تراض باشد.

جواب دوم؛ كه برخی بیان کرده‌اند این است كه باز برخی از این موارد را می‌توانیم به نحوی توجیه كنیم كه داخل در «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» شود و برخی دیگرش خارج می‌ماند. اما آنچه كه خارج می‌ماند مستلزم كثرت تخصیص نیست. اگر بنا باشد تمام این موارد از آیه شریفه خارج شود، مستلزم كثرت تخصیص است، اما اگر در مثل باب هبه و صدقه گفتیم «قبول» معتبر است – در باب جعاله می‌گوییم اینها از مصادیق تجارت است و تجارت منحصر به بیع نیست؛ اجاره، تجارت است، جعاله، تجارت است، حتی صلح، تجارت است، هبه، تجارت است، و بگوییم آنچه كه در امور مالی، طرفینی است و نیاز به ایجاب و قبول دارد عنوان تجارت را دارد، نكاح را نمی‌توانیم بگوییم تجارت است چون امور مالی نیست، اما آنچه كه محتاج به ایجاب و قبول است و در امور مالی است، می‌شود «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» . بله، در مثل وقف و اباحه اولیه نمی‌توانیم بگوییم تجارت است.

وصیت هم دو نوع داریم؛ وصیت تملیکی و غیر تملیکی (عقدی و غیر عقدی)، يك نوع وصیت كه غیر تملیکی و غیر عقدی است، آن هم عنوان تجارت را ندارد، اما چندتای دیگر باقی می‌ماند. اگر وقف و وصیت هم از آیه شریفه خارج شود مستلزم كثرت تخصیص نیست.

پس جواب دوم این شد كه بعضی از این مواردی كه شما ذكر می‌كنید، داخل در عنوان «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» است، و بعضی از موارد دیگر كه خارج است، مستلزم كثرت تخصیص نیست. ما عرض كردیم كه در قرآن كریم استثناء منقطع نداریم. از کسانی كه اصرار دارند كه در این آیه شریفه، استثناء باید متصل باشد، مرحوم سید(ره) در حاشیه مكاسب است. محقق نائینی(ره) در بحث معاملات معتقدند كه استثناء منقطع اگر هم در كلام عرب موجود باشد اما در قرآن نباید باشد، برای اینکه استثناء منقطع، مخلّ به فصاحت و بلاغت است.

نظر مرحوم امام(ره) در استثناء در آیه

اما نظر شریف امام(رض) این است كه اشكالی ندارد كه ما استثناء را، استثناء منقطع قرار دهیم و اصلاً نظرشان در این آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» این است كه استثناء؛ استثناء منقطع است و می‌فرمایند اگر ما بخواهیم استثناء در این آیه را استثناء متصل قرار دهیم، باید يك اموری را در تقدیر بگیریم؛ یا باید این قید «بِالْبَاطِلِ» را قید توضیحی قرار دهیم نه قید احترازی، به این بیان كه بگوییم بود و نبود «بِالْبَاطِلِ» يكسان است. آیه این است «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ»، مطلقاً اكل مال دیگران منهی است، الا در يك مورد مال دیگران را می‌توانیم اكل كنیم؛ جایی كه

بر اساس تجارة عن تراض باشد. پس یا باید این را بگوییم که کلمه «بِالْبَاطِلِ» قید توضیحی است نه احترازی، و یا بیان دوم را بگوییم.

بیان دوم برای استثناء متصل این است که بگوییم مستثنی منه در اینجا محذوف است و اصلاً در آیه، مستثنی منه ذکر نشده است و آن محذوف این است «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِسَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ السَّبَبُ تِجَارَةً عَنْ تَرَضٍ».

هر دو بیان در کلمات مرحوم سید(ره) در حاشیه مکاسب هم آمده است. ما برای اینکه استثناء در این آیه را استثناء متصل قرار دهیم؛ یا باید قید «بِالْبَاطِلِ» را قید توضیحی قرار دهیم؛ یعنی اکل مال دیگران به هر سببی از اسباب که باشد باطل است، اگر هم نبود می‌گفتیم «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ» فقط يك اکل مال از دیگران اشکال ندارد و آن جایی است که «تِجَارَةً عَنْ تَرَضٍ» باشد. یا باید مستثنی منه را محذوف بگیریم و بگوییم «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِسَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ» الا اینکه این سبب، تجارة عن تراض باشد.

سپس امام(رض) فرمودند ما اگر بخواهیم استثناء را متصل بگیریم، نیاز به تقدیر و تکلف دارد، در نتیجه خلاف ظاهر آیه و مخالف فهم عقلاست. چون اگر «بِالْبَاطِلِ» بخواهد قید توضیحی باشد، بدین معناست که بود و نبودش در آیه یکسان است و این بر خلاف فهم عقلاست. و اگر بخواهید مستثنی منه را در آیه در تقدیر بگیرید، این هم بر خلاف فهم عقلاست، عقلاء می‌گویند اصلاً در آیه نیازی به تقدیر نیست. الاصل فی القيود أن يكون احترازياً.

همچنین می‌فرمایند مخالف با روایاتی است که در ذیل این آیه شریفه وارد شده است. صحیح‌های از زیاد بن عیسی است که به آن اشاره کردیم: سألت أبا عبد الله (ع) عن قوله عز وجل «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَضٍ»، امام(ع) فرمودند شأن نزول این آیه این است که «كانت قریش يقامر الرجل اهله و ماله»، در مقابل کاری که قریش انجام می‌دادند و قمار می‌کردند این آیه شریفه نازل شده است. از روایت استفاده می‌شود که مردم قریش به سبب باطل، مال یکدیگر را بدست می‌آوردند، لذا خداوند نهی فرموده است.

پس معلوم می‌شود این «الباطل» قید احترازی است نه قید توضیحی. لذا نظر شریف ایشان این است که استثناء در این آیه شریفه؛ استثناء منقطع است و اگر بخواهیم استثناء را متصل قرار دهیم خلاف ظاهر الایة و خلاف فهم العقلا و خلاف الروایات الواردة فی ذیل الایة. این کلام در تأیید کلام صاحب بلغة الفقيه است؛ که ایشان برای اینکه استثناء، منقطع باشد، راه دیگری را طی کرد و گفت اگر متصل باشد، کثرت تخصیص لازم می‌آید، اما ایشان فرمود اگر بخواهد متصل باشد باید قید «بِالْبَاطِلِ» توضیحی باشد و تقدیر لازم است که بر خلاف روایاتی است که در مورد این آیه صادر شده است.

جواب دیگر استاد به اشکال صاحب بلغة الفقيه

پس تا اینجا ما کلام صاحب بلغة را مورد مناقشه قرار دادیم و دو اشکال بر ایشان وارد کردیم و گفتیم محذور کثرة التخصیص هم لازم نمی‌آید. و يك نکته‌ای هم الان اضافه کنیم که کثرت التخصیص، مطلقاً هم موجب وهن نیست، بلکه اگر به حد استهجان برسد قبیح است. مثلاً در يك عامی که صد نفر است، از این صد نفر ممکن است 48 نفر آن تخصیص بخورد، اشکالی ندارد، حتی ممکن است 60 نفر تخصیص بخورد، گاهی اوقات بلاغت اقتضا می‌کند که برای اهمیت حکم، حکم بعنوان عام بیان شود، یعنی شارع می‌خواهد بگوید عام اهمیت دارد، اما 60 نفر تخصیص بخورد، لکن اگر بخواهد 95 نفر تخصیص بخورد این مستهجن می‌شود. پس کثرت تخصیص همه جا قبیح نیست، بلکه اذا بلغ حد الاستهجان و حد الوهن قبیح می‌شود.

ادامه فرمایش امام(ره)

در کلام امام(رض) يك نکته دیگر هم هست که ایشان می‌فرمایند استثناء منقطع است، بعد در مقابل کلام سید(قده) که فرموده استثناء منقطع خلاف فصاحت است، ایشان می‌فرمایند ما این را قبول نداریم بلکه گاهی اوقات فصاحت، اقتضاء انقطاع دارد، و شاهد می‌آورند به آیه شریفه «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا تَأْثِماً إِلَّا قَيْلاً سَلاماً سَلاماً»؛ که این «إِلَّا قَيْلاً سَلاماً سَلاماً» استثناء منقطع است. لکن گمان می‌کنم از مواردی که «إِلَّا» بمعنای «غیر» آمده است همین آیه شریفه باشد. اگر «إِلَّا» را بمعنای «غیر» بگیریم شاهد بر کلام امام(ره) نمی‌تواند باشد، و این اصلاً عنوان استثناء را ندارد؛ «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا تَأْثِماً» غیر از این که «قَيْلاً سَلاماً سَلاماً». اما ایشان می‌فرمایند «إِلَّا قَيْلاً سَلاماً سَلاماً». اما اگر معنایش «غیر» نباشد، آنگاه باید ببینیم آیا استثناء، استثناء منقطع است یا خیر؟ بالاخره در این آیه شریفه، آیا این استثناء را استثناء متصل قرار دهیم یا استثناء منقطع؟!!!

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.